



تقریباً

۲۷۶
ساخت

هو الوحيد والمعبد الحمد لله الذي جعل الارض مهادا والجبال قنادل

وَرَفَعَ الْمَاءَ عَنْهَا

وَجَزَّ الْعَبُونُ وَنَحَرَهَا وَأَبْدَهُ

الامرافها وهدكعبادة الى اتخاذ

الْمَلَائِكَةُ وَالْمَوَاطِنُ فَتَبَدُّوا النَّبَاَ وَعَمَرُوا

وَالصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ عَلَى الْبَرِّ وَالْبَرِّ عَلَى النَّبِيِّ

وَعَلَى الَّذِينَ هُمْ كُلُّ خَيْرٍ وَعَلَىٰ خَيْرَاتِنَا وَعَلَىٰ بَعْضِهِنَّ نَبِيًّا

وَجَعَلَ خِيَامَهُمْ فِي الْبَرِّيَّةِ مُقَامًا

هنگامی که من به این احوال رسیدم و به این احوال رسیدم و به این احوال رسیدم

درآمد است این سخن را ناریه فرستاد و او را گفت

فصلى جناب مستطاب ملاذ العلماء العظماء وثقنا الاسلام بعهد ارفع

الحمد لله الذي جعلنا من ذرية نبي محمد وآله الطيبين الطاهرين

[illegible]

بیاض بناسمہ و بنا بعض جدا مارن میں بنان کلاں و بنان

فاطمه بنت موسى جعفر عليه السلام واما زيدا فمؤدبرهم و

[illegible]

هنا فاعلم المحققين الحج الشجر اخذ الشجر اقدم

طبع بمصر في سنة ١٢٤٠ هـ

عليهما علي ابائهما الطاهرين الفخريين سلاماً آميناً

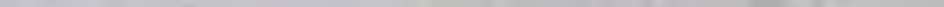
است مطبع مطابع اخوانی بنی واقع

شور و لذت و دفع الفزع

منه

هذه القصة الشريفة في شهر ربيع الأول على ما أخذنا من محمد الفارسي

کتابخانه ملی ایران



میباشد نور در ذکر فضیلت عارفین عبد الله حق است نور هم ذکر فضیلت
 احد بن اسحق حق است نور حق ذکر فضیلت محمد بن عبد الله حق نور
 ذکر بعضی از اشخاص اهل علم که حضرت جعفر را مشاهده کرده اند باب دهم
 در بیان کیفیت بناء مسجد جکران بقم که حضرت صاحب الزمان امر کرده بناء آن نموده
 و این باب مشتمل بر یکصد و هفتاد و شش غایت میباشد اما مقصود از این
 انکه شرافت زمین هم ذاتیت فضل در بیان ابتدای عمارت مسجد جکران
 بقم نور اول در بیان بناء مسجد جکران نور دوم در بیان بعضی از
 آیات و معجزات که بسیارین مسجد جکران واقع شده نور سیم در بیان بعضی
 دادن حضرت امیر مومنان علیه السلام از شرافت و عجایب زمین قم نور چهارم در بیان
 شریف بودن زمین قم با اماکن شرف و در این نور ذکر میشود از هیئت اربعه عین
 اول در بیان کثرت باران و بخت المقدس عین دوم در بیان شرافت کثرت باران و کثرت باران
 عین سیم در بیان کثرت باران و کثرت عین چهارم در بیان شرافت کثرت باران و کثرت باران
 در بیان ملک که حضرت جعفر را مشاهده کرده نور پنجم در بیان بعضی
 از کرامت ها که در این از منبر کتان مجله واقع شده نور هفتم در بیان جامع ما بهیچ
 و قصص اشخاص که خدمت حضرت جعفر رسیده اند و این ان حدیثی که وارد شده بر تکرار
 متدی شاهد ما معصوم باب نهم در بیان مزار حق و این باب مشتمل بر
 دو فصل فصل اول در ذکر قبور بعضی امام زلفا افضل اول مشتمل بر سیزده نور
 شش غایت میباشد نور اول مشتمل بر بیست و شش غایت نور دوم میباشد در ذکر قبور باب اول
 معجزات نور اول ذکر فاطمه بنت موسی بن جعفر و این معجزات مشتمل بر هفت مقاصد
 مقصود در بیان آمدن فاطمه میباشد بقم مقصود دوم در ذکر مزار
 عبادت فاطمه بقم مقصود سیم در ذکر خواب دیارت فاطمه مقصود چهارم
 در بیان شایسته که متعلق است بنوازت فاطمه مقصود پنجم در بیان خوابها
 که مشتمل بر تحریف و هدی و مزار خدای که تقصیر در خدمت نماید مقصود
 ششم در ذکر خواب دیدن حضرت معصومه و خوابها و عبادت
 او شدن مقصود هفتم در ذکر بعضی از کرامات فاطمه بنت موسی بن جعفر

معجزات میباشد در ذکر قبوری که در نزد قبر موسی بن جعفر میباشد اما معجزات الشرف
 در ذکر بعضی یکی از اخفاء حضرت امام جعفر صادق که در مزار فاطمه میباشد
 معجزات بکثر در ذکر چهار نفر از اخفاء سید سجاده از نسل عبد الله النبی
 امام زین العابدین که در کربلا دیده میشود معجزات خامس در ذکر چهار نفر
 انبیا از اخفاء سید سجاده از عمر الاشرف بن امام زین العابدین که در باب اول مذکور
 می باشد نور دوم سیم در ذکر قبور یک در بقعه مشهوره چهل دختر
 میباشد نور سیم در ذکر بقعه که در قبرستان مالون واقع شده است
 نور چهارم در ذکر بقعه غایبه خالیه که مشهور است به بقعه علی بن جعفر
 نور پنجم در ذکر بقعه که در کنار قبرستان علی بن جعفر است نور ششم
 در ذکر بقعه که مشهور است به سلطان محمد شریف نور هفتم در ذکر
 بقعه شاه حمزه بن موسی بن جعفر نور هشتم در ذکر بقعه که مشتمل است
 به بقعه حضرت شاه زاده حسن نور نهم در ذکر بقعه که مشهور است به سید
 سرخس نور دهم در ذکر بقعه که در خانقاه واقع است نور یازدهم
 در ذکر بقعه که مشهور است به صوفی که در یکدان واقع است نور دوازدهم
 در ذکر بقعه که از اخفاء محمد بن جعفر بن امیر المومنین است نور سیزدهم
 در ذکر بقعه که مشهور است به احمد بن اسحق حق و فضل نور در ذکر بعضی از قبور
 علماء و وفات که در قبرستان قم واقع است باب دوازدهم در ذکر کرامت
 در مزار یکی ساوه واقع است و این باب مشتمل بر دو فصل
 است فصل اول در ذکر ابتدای عمارت
 ابر است فصل دوم در بیان
 بعضی از فضایل اهل
 ابر است
 مزار

و عقوبت تمام آنکه با جماعت سه روز مهلت طلبیدند و از روی اهتمام بجان هر یک از
 اهل شهر خود رسیدند و بغیر از مردی مغلوله منکوب و سایر باده و عیاشیها
 انکس که افعی خلق خدا بود موسوم بنام ابوبکر بدین امان در اصل از قلم نبود بلکه بدر
 او مردی غریب بود که در کنار ماز شهر قلم در حال افتادند و دست پر بود از نان و
 نای ساخته بود **القضاء** ابوبکر موسوم را بهیبتی که تقریر نموده شد در حضور
 نماز که بجا آوردند و در حضور نظر کارکنان محضر ابوبکر که به نظر افتاد اینها مستدار شای
 زاد و گفت که بعد از چند روز که ابوبکر نام جهت من آورده این چنین کسبیت که افعی
 خلق خداست دشمنی خطاب غتاب و یکی از طرفای قلم عرض کرد که اینها الایمیر و هر چه
 بکن که در باب و هوای ما ابوبکر نام بهتر ازین پرورش بنیاد و چون ایر خالی از لطافت
 طبیعی بود بی اختیار بیداد ایشان را بهیبت کشید و این حکایت بعینه در باب
 شایسته و ازین شهر است بجز مال ماده هر یک از این دو شهر حکایت را با اهل
 و تحقیق بخصی یکی درون دیگر می رسید بجا حاصل در تاریخ این شهر
شاهی مستطوره است که در سال سیصد و هشتاد و پنج فتنه عظیم واقع شد
 میان اسفهان و اهل قلم که با جماعت طایفه فتنه بودند و بجا اهل قلم در آنجا است
 محاط نموده بودند تا آنکه اهل اسفهان جمعی کثیر ایشان را کشیدند و اموال ایشان
 را غارت کردند چون از غیر برون آمدند و رسید بواسطه شیعیه که داشتند فتنه
 و اهل اسفهان را مواخذه و مضایقه بمال بسیار نمود و **شیخ عبدالحکیم**
دازی در کتاب نقض و مرده که در اسفهان از فتنه رسید
 که از کدام شهری گفت من از شهر فتنه انکس هر مرد فروماند و گفت منم
 نیست حق گفت منم انکس چون بگویم از قلم که او را و اینها معهود میشود که
 نباشد لا شیعیه و اسفهان نبودی لایحه الحاکم فتنه که در ایام سلاطین
 موسوم به ارباب فتنه ما هم از ایمان مذمت دود و دیوان ولایت فتنه که
 در اسفهان که است با دارالمؤمنین کاشان در بجا بگویند و **مولا**
عبدالمکانی در بعضی از رسائل خود و مرده که
 عمرانی نامی داده که من در آنکه گفت چون عمر بنیست چرا او را میزند بگوئی گفت

کتاب

در کتاب

کتاب

دیگری گفته که او مرست و الف و نون را از عثمان در دیده و بر این افرو ده و از جمله
 ما شرفت تا قبل که در او آخر کار که شغل لغو نمیداد و استیلا که **در زمان ما بعضی**
از خلفای نبی عیال از اطاعت حاکم امتناع نمودند و هر که از حکومت ایشان فرشتا
 با او مقاتله و عمارت نمودند و بحال حق و عدالت مکرر لشکرها بر سر ایشان فرستادند و عید
 میفشارد آخر این امر اصل از دولت عثمان را که امیر الامر و خلیفه بود و ایشان فرستادند چون
 الدوله و بیک بفرستید عیال آنها را بخت و عدل با استقبال او نمودند و گفتند ما هیچ
 غیر از حق و عدل را نمی خواهیم و حال که تو امیر الطوع و التبرع و مثال حکم تو میکنی و در آن
 سال اهل قلم زباده ما را با آنها و جهات سالهای که شتر با اصل الدوله و زبانه ما را و خطبه
 فرستاد بعد از آن خلیفه و فتنه اهل قلم ناصر الدوله را انداخته و در قلم خود طلبه
و امیر از ما شرفت ایشان است که در روز و کار دولت سلطان حسین میرزا و
 ابوبکر از سادات قلم و در شهر حرارت بسیار یافتند و در قلم از سنیان عزت داشت
 بود و سخن در باب خلافت طایفه که کانونه و شدت میداد و در مقام ابطال خلافت
 ایشان برآمد و بان نیز اکیفانه نمود و بان بعضی که کثرت و با افعی و از قلم و شیخ الاسلام
 انجا که از اولاد سعد الدین زلفی بود و قلمی شهادت بر فضل او کردند شیخ الاسلام مکرر و او را
 بر داشتند و در سلطان حسین میرزا در صورت حال داغ و غم بود میرزا بنابر محبت سادات
 بود و در مقام اصلاح طایفه با آنستند خطاب فرمود و گفت که ظاهر از آن وقت ترا استادی
 کاری یا جنونی طایفه می شد و رسید در جوابی که گفت هرگز و مدت عمر من در شکر است
 نکردیدم و افت جنون و خرافت پیراهون من نمیشد بلکه حق خداوت خلفای طایفه را با ابا
 و اجداد خود یقین دارم طعن و لعن ایشان را از روی قصد و بیزاری از مؤان و از
 جمله عبادت و پیشانی و چون میرزا را خبر رسید و در پیش انداخته و قائل گردید زیرا که باطل
 محبت در قلم است تا آنکه همان بامر سلطان شاه اسماعیل صفوی ناو الله برهان که در آن
 زمان قهرمان ایران خای سادات و شیعه و خاندان ایشان بود ملا خطبه تمام داشت
 که در الحقیقه شیخ الفخر و در پیش اکثر قلم از مشاهدات اهل قلم و نصیحت طایفه
 یافت و عیال خطبه و در کای سلطان صفوی و در مورقین مسالطه و مدافعت غالی و چون
 فتنه و اهل مغلوله شده بود و اولاد و ارکان کانی بخت می نمودند و الف و نون

در کتاب

وضای از شیر جبر

۲۸

بفرموده اید و در هر روز از شیر جبر ده شمشیر و ده شمشیر خورند
خبر محسن و مشرف و بزرگان و بایزان فادار بازگشت و از فاداران و از فاداران
فرمودند آن کوه پر رسیدند و در حدود بخش و عاقبت مزاج و مال از خورند و بر سر
که او بنم شاهر و گوشت که این ماه شاه شاهان است و در فاداران و در فاداران
حل و فصل فصل و بیع و من میبیم که مرز و ولایت ایشان قوی باشد که عفا
ایشان و شاهان عظم و دولتی و کاری جبر روی نماید و ای شاهان
که با ایشان حسن معاشرت کن و در میان ایشان از غنیمت ششم و دیگر باره بر سر
رفتند و با او و لعبت خال که در یک روز وقت بسیار و در میان آمدند و غارت میکرد
اتفاقا قومی از دیلم و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
معلوبه داشتند که در این روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
موضع رسیدند که حرم و مردمان و مردمان بودند و بسیار و بسیار
به بعضی تمام رسیدند و بسیار و بسیار و بسیار و بسیار و بسیار
ایشان خبرند و شد صورت تیر و کان و در هر روز و در هر روز و در هر روز
ان قوم و ضایع را بدیدند و ان و از فاداران و از فاداران و از فاداران
و شتران و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
اقتاسوار شدند و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
کردند و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
را اسیر کردند پس احوال با اسیران و سر هاروی با اسیران نهادند و سر هاروی
چون ارد و احوال و سر هاروی و فاداران و فاداران و فاداران و فاداران
و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
گاه که غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
با اسیران و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
پیش نشان رفت و ایشان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
فرمودند و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
ایم و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان

تیر و کان و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

دستگیر کردن از غارت فاداران

۲۹

و از اصفی شد که عرب و اعراب و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
هر یک که فاداران و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
و لکاب که ایوم معروف و مستطی برای قهر چون شب و احوال و بزرگان و بزرگان
که صاحبان سرای بود که بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان و بزرگان
کی و بنمایند تا او را در یکم زن گفت که بی از غنایان و بزرگان و بزرگان
و مراد و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
تا این میبندند و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
خود صادق و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
حقان زن و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
ایشان بگرفت و هر کس هر چه از غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
از غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
قانع شد و احوال و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
و مالک شده و از غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
نیت جز با غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
که غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
حیدر الله صرا کرد و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
واحوال و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
و در این روز و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
تا روزی که در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
خوار و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان
و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان و غنایان

تیر و کان و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

تیر و کان و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز

[illegible]

کونہ اللہ راہبہ برینہ زکریا

برابر و در هر یک

دینار

و در پس همه علما لك الحاکم ندو از ما من و پناهگاه خود ساختند و هر او قاضی
 ملازم متعبد بودند تا آنکه ما لك بگوید که بزرگترین دلیل چون ما لك بگوید آمدن ما من بدان خود حق
 ان ناحیه بگفتند و اهل طبرستان از مدتی و دایم و ملی شدند و جمیع اجرائی از کوفه و
 آمدند بدین ناحیه پیوسته شدند و در کردگان و خدمتکاران چند بودند از اهل طبرستان و بعلیه کرد
 پس بفرموده ما لك نزد آمدند و در میانند و ما یقین آن ولایت مریدی عالم بود و
 بعضی از کتب خواندند و که قوی از عرب بشهرها ایشان فرزدانید و ایشان ما لك شوق
 و برایشان غلبه کنند مرید پیش از رفتن این تاریخ و ولایت با ایشان گفت و اعتماد کرد
 برایشان و برایشان و قوی حاصل کرد که چون ایشان ما لك این ناحیه شدند و اختیار
 بدست و در نزد فرزدان و اهل نظر و رعایا نمایند و آن مرد عجمی را آگاه کرد و برنمایند
 آمدن اگر بدیلمی که هر سال بدین ناحیه غلبه میکردند و ایشان را گفت این هنگام و قضا آمدن
 ایشان است پس فرزدان عرب بچانه که دیر در میان آمدند و قصد کردند و همیشه قهر و زاری
 و چون ایشان بدان موضع فرزدان آمدند اتفاقاً بدیلم نیز از آن وقت رسیدند پس فرزدان عرب
 روی بدیلم آوردند و بیشتر از یک شدند و بعضی را اسیر کردند و بجهت از اجرت کمر کردند
 اصل این ناحیه بظرف یافتن ایشان بر بدیلم و مریدانکی ایشان عزم شدند و از فرزدان عرب
 خواه کردند که بدین ناحیه معین شوند و هر چه ایشان لازم باشد ایشان دهند پس عرب بدیلم
 ناحیه معین شدند بعد از آن که با اهل عجم سوگند خوردند و عهد کردند بعد از آن حیدر
 و احوال بدین ناحیه امیری بود یعنی امرای ناحیه بعد از آن تقوی کرد و بود
 عبدالله که از ما من ولایت آمد و اینجا بود تا زاده برصد فرزدان از خالص ما را و
 و منت مردمان این ناحیه داشت و ثابت و لازم شد هر چه ایشان را بیرون شهر بود یا
 متبغ بعد از آن که محمد پس عبدالله و برادرش و فرزدان او و دیگر خدمتکاران و تبع
 او اینجا ساکن شدند و عبدالله ملازم مسجد شد و شب و روز با جماعت و عبادت خدا سرور
 بود و هرگاه که عبدالله بآنک تمام رکعت دهقانان آن ناحیه او را داشتند و از آن و
 از ایشان شمل نکرد و از ایشان عفو نمودی و اتفاقاً که بعد از آن خط ببرد و تجاوز
 نمودند بر آن کشید که عبدالله نکند و فرزدان این ناحیه با جمعی که در صحبت او بودند
 بر سر عبدالله عهد و میانی کردند ایشان بود یا ایشان آورد و داشت

シ

کند که در میان خود و دیگران

[illegible]

بقدر ما أن لشعيرتين بدعوى عبد الله المحض

رسید بموضع دین طاعت مدد هر یکی که تا جایی بداد بانی بگردد و شاق فرماید و سپهر جهان
ای بگردد شاق ساقه با حنی متها که بعد از نوبت و بخت خود در شاق طبعش و غیره و به
او در ستاق فسان و غیره و بعضی ستاق در راه حور و هم چیزین فرزندان احوص مثل
در اگر فتنه و قعدان شان در بن سله فاضل و رشید که مدتی بود بمجمل آمد و نیز ولایت
در بیکر و پیش همدان معلوم کرد و فرزند آمدن ایشان را بدین حد و در پیشتر و قفا
ساقه و در اول طبع و بعد و در کوز و دران او بود بموضع و با ایشان تفرخت بعد از آن
ظایفه عرب غلبه کردند بر بخوار و در هات همدان وری و اسفهان با هم دو شهر تا آنکه یک
بسی که شتر ازین بکتر بن شه پادشاه ابو عبد الله حمزه بن حسن اصفهان
در کتاب خود آورده در تفصیل اصفهان که بمیلان
امیر شیرین و در بیکر و بنا حیدر جبلان بود که چون حاج بن یوسف عبد
الرحمن بن محمد شمس و در و زجنت بنجام و او را همره عیت کردند و امثال او و یاران او در
شهرها متفرق شدند جاعل از ایشان بطرف اصفهان رفتند و ایشان چهار رتبه یافتند
از قبیل تیره و قیس و عدی و اشعر بن تیره بقریه حضرتان از دستاق خود فرزند آمدند و در
ایشان در آنجا هستند و قیس بر ستاق انار و شهر و ایشان الی یومنا آمدن افسیه
خوانند و امثال ایشان آنجا میباشند و طایفه عدی بر ستاق ابلو و بر و در و فرزند
آمدند آنجا از هم بکشتند و اشعر بن بر ستاق کینان که از جمله عربین رستهای اصفهان
بود که از پس بنا با نصیت و قتل بری و تو مشیر که نادر و در خانه کینان که و از این شام
فرز و میخواستند نزد ل کرد و ملوایشان از فرزندان معد بن مالک بن طاهر عوی بودند
در بیکر آن گفته اند بلکه بمبیره و نگویند هر فرزندان مالک بن طاهر اشعر
از کوفه بمکه و از آنکه کرد و کوفه چندین منازل و در هات و املاک متجسس که بود و در کتیر
حاج بن یوسف محمد بن ساسی بداد داشتند که حاج میرا زکتن محبت بن ساسی ایشان
نکند ایشان را بکسر و هلاک کند بفرمان آمدند و در پنجاه چنانچه حاج را خبر بود
آمدند بنا حیدر اصفهان و رسیدند و از آنجا آمدند که نادر با ایشان محصل شوند با آنکه خبر
را از آنجا که بنی عالم ایشان را نایب است و نایب اختیار بودند چون بقریه
فرز آمدند اصفهان را نایب بودند و از آنها طمع کردند و مقیم شدند مدتی و در اول

وَقَدْ بَرَزَ بَيْنَهُمَا فِي خِطَابِهِمَا كَوْنُهُمَا

نصف من ارضه

[illegible]

ذکر استیاضها که بقیه در

سناسی استیسا ایلیع نیاب سرفند و دولت حنا استیسا ادریس بقرب
 نابع ادریس یکی استیسا ایلیع بقرب سرفند بکشدان یکی بقرب نابع و جان
 استیسا ایلیع بقرب نابع شیع کاسیسا سوز بقرب اوج و شعیب
 دولت حصا استیسا نابع نابع یکی استیسا جوس و دم آباد یکی بقرب سرفند
 نابع استیسا و جاد و در شاد قلی یکی استیسا شامین باب سوزن یکی
 سوزن آباد و استیسا ایلیع نابع نابع یکی استیسا ایلیع نابع
 کرکان خراب یکی استیسا ابوالصمد بقرب جراحی تاجیک آباد خراب یکی
 سوزن آباد یکی استیسا ایلیع نابع نابع سوزن آباد خراب یکی
 ایلیع بقرب نابع و استان خراب یکی استیسا ایلیع نابع نابع سوزن
 خراب و استیسا ایلیع نابع و استان خراب یکی استیسا ایلیع نابع
 خراب یکی استیسا ایلیع نابع و استان خراب یکی استیسا ایلیع
 استیسا عمران علی بن حسن بن علی بن محمد بن عمران در سنه ۳۷۰ ان
 کرده است و در حصار عتیق بدو سه لویه بغدادان انحصار او شد یکی
 از استیسا ایلیع نابع نابع سوزن نابع استیسا سوزن نابع
 عبد الله بن نابع استیسا ایلیع نابع نابع و نابع نابع نابع
 مفرد نابع ادریس استیسا ایلیع نابع نابع و نابع نابع نابع
 باب نابع نابع نابع نابع نابع نابع نابع نابع نابع
 مشد نابع نابع نابع نابع نابع نابع نابع نابع نابع
 و نابع نابع نابع نابع نابع نابع نابع نابع نابع
 حکمران چنین نابع نابع نابع نابع نابع نابع نابع
 دشت و دشت عبد الله دشت عبد الله دشت عبد الله دشت
 عبد الرحمن عبد الله نابع نابع دشت عبد الله دشت عبد الله
 دشت دشت نابع نابع دشت نابع دشت نابع دشت نابع
 دشت دشت نابع نابع دشت نابع دشت نابع دشت نابع

محمد بن عبد الله بن محمد

کردی و بفرستی و تقرب دین محتاج بخدا و عز و جود و تاپون مردم آن
 بفرست و ذرات نمایند و باین منتهم شوندان سیر و سالک در دنیا متاع
 باشد و لذت که از آن کس می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 و ذرات می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 و ملان را برین فریبان کس را ندانند که می خوردند و می خوردند و می خوردند
 که خشم خدا نصیب ایشان است و نظر باین مکتوبان کس را ندانند و باز باین
 و ذرات است و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 شهر است و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 قریب و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 خوانده و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 بنا کرده و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 این قریب و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 بیش خود بفرست و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 اند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 باین قله نام نکرند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 فر از این دنیا کرده است و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 ملان را بفرست و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 از این دنیا کرده است و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 ان را بنا کرده است و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 اصل غارت بنوده است و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 و بعد از آن مقرر کردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 و بعد از آن مقرر کردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 شایع باشد و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 کوک و اول دین و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 خراج دین و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند

و جهت همی در لای است

و جهت همی در لای است

و گشت در امور منقطع از منقطع و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 و نام آن بقا و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 بود و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 بود و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 مثل کوچه ها و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 بگویند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 منقطع شود و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 اصحاب است و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 غلبه کردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 عمو کردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 ملت و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 و فر از این دنیا کرده است و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 با شایع دعوت کردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 عرض اصحاب و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 کوک و نام شاکر کرده اند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 موختی کردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 و عقل را می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 فر از این دنیا کرده است و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 سخن می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 و بعضی بران باقی ماندند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 متفرق و منقطع شدند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 انداخت و ایشان را بفرست و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 نشاند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 بفرست و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند
 خراج دین و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند و می خوردند

و جهت همی در لای است

و نیز ایشان حدان کردند تا ایشان بکشند و بخت امیر به نداد ایشان بکشند
 و پیش از این علی بن محمد و جعفر بن محمد را خدایان کردند و بکشدند ایشان
 را بکشند و مرقا بودند پس جعفر را بکشند و علی بن محمد را بکشند
 و مدای مجوس بودند تا آن گاه که خلاصی یافت و هر چند خدایان یکدیگر میکردند
 تا دشمنان اموال و استیلا ایشان را بدست فرامیکشند و برایشان دیری بود
 هر چند که غلبه میشدند و گاهی مغلوبان آن گاه که خایفه دله بدین ناحیه
 کردند پس بعضی از ایشان علماء و فاضلان بودند و بعضی ملائک شدند و نایب
 سواد غالب است از کتاب تاریخ و نایب هفتم در ذکر وزیر ذوالقیصر
 میباشد و این باب مشتمل بر هفت فصل میباشد فصل اول
 در ذکر موقد الذی محمد بن محمد بن عبد الوکیل و قریب میباشد چنانچه
 که در مجرای سلسله امیرین مذکور است که در کشورهای گفته کرد و وزیر
 مستصحب بود و فرزند از پدرش حسن و پسرش محمد بن احمد بن محمد و
 اصحابش گرفت و حبس نمود و ابوالفضل محمد بن محمد را فدا نمود و حبس ساخت
 و در تاریخ الوزر مسطور است که موقد الذی محمد بن محمد بن موقد الذی
 مقتا بقلاده و زنجار است چون ناصر خلیفه از این مرحله فانی در گذشت و ناصر
 باقی بر مسند خلافت نشست بدستور زمان بدران منصب داد و موقد
 داشت و موقد در زمان المستنصر بالله تیر و زنجار داشت و وزارت بر او
 فصل دوم در ذکر موقد الذی امیر طایفه است محمد بن محمد بن محمد
 و قریب میباشد که در مجرای سلسله امیرین مذکور است که او را
 ناکار بودند و او را غلام فضل را بخت نمود و علمای اسلام بنام و کتب نفیسه
 و شعر و تاریخ از فضل را بخت نمود و این بخت بود و موقد را شرح نایب
 در ده جلد بنام نایب نوشته و هر از دنیا زد و موقد و سعادت لایق و اسب و زین
 و بوق صلتان یافت و شیخ ابوالحسن صفای که از علمای اهل سنت است که اب
 و لایق از خزانه بنام او نوشته و در خطبه ان فضل که متضمن شطریه و زرق
 فضیلت پروری آن وزیر بود ذکر نموده و گفته ما کان مولانا الامام

در تاریخ
 و در تاریخ
 و در تاریخ

الوزیر الاعظم صاحب البکیر المعظم العالم عادل الموقد المفسر المفسر
 صدور العالم موقد الذی والدین عماد الاسلام و المصلحین عضد الدوله
 تاج المملکه دکن الملك المظفر الخلفه المعظمه صلی الامامه المکرمة ملک الوزر
 الشرق والغرب غیاث الوزر ابو طالب محمد بن السعيد المرحوم کمال الدین ابو طالب
 احمد بن محمد علی العلوی خیر امیر المؤمنین ذوالفضل المشرق و الفواضل المشرقة
 و المناجیح المبرور و الماثر الماثور الواقف علی مصالح العباد و لها مالک النظم
 حراستة فقا یسهم و تقوسهم اعقوب هم و مستنها الدی خت الولد منة قطب الارض
 و جبرها و اسعد ما و ذهبت و سادتها علما بانه عالم من و منها و اکرم من توفیر
 مشعر ان الوزر لم یکن کفوا لها الا الوزر محمد بن العلوی الذی احضرت به
 ربح الفضا یلکان و اذین ببعینه معلم العلوم به ان کان در سار حجت
 الموقد بنحو الاسلام و اصحت بقواضی مکارم جمیع الامال و اصحت بقواضی
 النعمه الوفرة و اضر علی حفته الادب سجاد موابیه لغام و حیه الهم با نایب من
 الشایع فاصحت ذبا بعد الدوس و فتنه موقد علی معلوم و کانت راقدة و فاضله
 شهاب الفواضل فیض ایدیه القراء و کانت ملک الشعاب عامه مشعر کما یقال قدنا
 اوانا کرما اهدت لیل الکرام لا زال الاسلام عز و ساجد و الی قهره و ایمان محمد
 بما خفی منعه و المورعایا فاضل خال لغایته و ادعین و مملوون لها لکن فضل انما لها
 قاصین نفق بضایعه من العلم بعد ان کانت کاسدا و صلح به بنظره الموقد الموقد
 احمد ما فاستد و بنی بمطالع و صنفه و در کتبه و نول و اوله و صفت علی کر لیتها
 فی غیر ظله و کلمه کل عرختها علی غیر فضیله و در شان ملک الساعه مستغیر و علمت ان تملک
 الکلمه کانت تقوی و عقی و لکن فشیخ فی هذا شرف ان یفرض فی ذکره بعد ان تملک
 عمر لم اول فکر فیما یجوز لی من ذل الاشیا لی مکن جنابه و یجوز الوجودی خلقا یقول
 فی الخلد ما جسان منابه الی ان اغر و الله ان الله تملک الالاف علی امره و عضد الاسلام
 ابافاضله البرکة علی غریبان اولی فی افه العرسه کما یاب یکن الله تقه یمن یقننه و تقو الا
 و بجامعاشنا قد شوار و ما خا و یا مشاهیر لغاتها و ان بها لیتل علی الدف و
 الشکر کتب و تسمیه و در جاد سولی المملکه مفسر و کبر الایضها فیه بنی مرسومه

در تاریخ
 و در تاریخ
 و در تاریخ

کینه نهی نماز بر ابرو خنوع

ماخذی ندارد و مگر آنکه میتوان گفت خود ابرو خنوع از قدیم است که از قدیم الایام باقی ماند
اول و بیشتر تر از انفاست هم چنانکه اگر شارع مقدس منع و نهی میفرمود از نماز کردن بر مقلد
تشریف و این منع و نهی مخصوص با ابرو خنوع بوده است که بدان و جدا نشان تشریف
و بوس بودند هم چنانکه در کتاب احتیاج صریح مذکور است
در جواب ابرو خنوع حضرت عجز از آنست که بگوید احسن حدیث
احسن حدیث است که در کتب معتبره آمده است و گفت و رد شد بوس از شیخ
جعفر محمد بن عثمان العسکری در جواب مسأله که نوشته بود خدمت حضرت جعفر که من جمله
از مسائل این بود که نماز کردن در حالتی که ابرو خنوع و تشریف و نهی میفرمود با ابرو خنوع
نماز کردن با تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
پس از آنکه تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
نیز که سادات تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
امایت بر آنست که مطلقا مکرر و تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
مذکور است که تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
عمر لشکر اسلام از زمین فرستاد بر ابرو خنوع و فتح بلاد میگرد و در
عمر از مسلمان میفرمود و حکام از جانب خود میفرستاد بان بلادها و همچنین عثمان در
زمان خلافت حکام از جانب خود میفرستاد بان بلادها و همچنین عثمان در
زمین تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
بعضی از تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
و بنا شهیدان تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
و بعضی از تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
ابا شعری هم چنانکه در باب و تم ذکر نموده پس تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
نیز در بین سنی و خارج مذهب میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
نیز در بین طایفه نزاری خانی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
شد که خداوند عالم زبانت در زمین قرار بدهد و از ابرو خنوع و تشریف و نهی میفرمود
که بگوید جز من و مدح حق ایشان شرع نبیند از من و تشریف و نهی میفرمود

این حدیث معتبره است

مفاخر اهل قمر

که اهل قمر از جوانان شیعینان ما میباشد از سبیل و بلای دین معبود میشود که در زمان
اهل ان بلاد و اهل قمری عود و بودند و اهل قمر ان شیعینان خالص بودند و باقی در ابرو خنوع
که حضرت فرمودند که عجب و غیر مود و خلاقیت در بلاد ما را در طاعت ایشان و حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که تربیت قمریها شد اهلش را ما هستند و ما از ایشان
هم چنانکه که اخبار فضایل اهل قمر از این بقیه میسر میگردند و خواهند شد و از جمله
مفاخر آنها بود که از اخبار شیعینان میسر میگردند و بقیه عجب میگردند و بقیه عجب میگردند
بر این مطلب حتی آنکه مسلمانان دیگر که تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
تقیه نمایند و در قمر و مای میفرمودند و بقیه عجب میگردند و بقیه عجب میگردند
بود این بلاد طایفه انبری و همچنین هر چنانکه در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
محل راحت موافق است و مای شیعینان ما میباشد که از اول بن و این بن و طایفه عجب میگردند
و مای شیعینان ما میباشد که از اول بن و این بن و طایفه عجب میگردند
ملک خنوع میباشد و تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
مگر آنکه در کاروان مری میفرمودند و تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
شهرهای دیگر که تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
دارم که در تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
خلاق عالم سیدنی و تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
و در کمال ذلت و تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
غایت باقی نیست و تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
مسایرین از اهل خارج دیگر که تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
باله عود این قطع نموده و از تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
و اگر خمر شراب و افغانا کد و ده و تشریف و نهی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
نیز در بین سنی و خارج مذهب میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
نیز در بین طایفه نزاری خانی میفرمود در حدیث معتبره است و در جواب تشریف و نهی میفرمود
شد که خداوند عالم زبانت در زمین قرار بدهد و از ابرو خنوع و تشریف و نهی میفرمود
که بگوید جز من و مدح حق ایشان شرع نبیند از من و تشریف و نهی میفرمود

این حدیث معتبره است

نوزائستہ در بعضہ اف

[illegible]

محمد بن عبد الله بن محمد

مفاخر اهل قه

بر سید یان موضع که متوجه آن گردید با سائید و بدون مشقت و قنای داخل شهر
شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی جنس این را بمحققش بیا گفتیم شنیدم و اطاعت
میکنم گفت بر و عنان اسپه و در آید و در آن شد و از نظر من غایب شد و در آن
یکبار رفت و از جانب راست چپ و از اسپه را طلب کرد و نیافتم ترس و در عین
از یاده شد بر کشته بسوی عسکر خو و این حکایت را فقه انکرم و فراموش کردم از آن
خود چون بشنیدم رسیدم کمان داشته که بخار به خواهر کرد اهل فقه بسوی من پیروان آمد
و گفتند هر که مخالف ما بود در میان یک بسوی ما میامد ما با او محاربه میکنیم و چون
توان ما را و بسوی ما آمد میا و تو را فقه نیست داخل شهر شوی و بدین شهر
که خواهر کن مدعی در دم ماندم و موالی زیاد زیاده از آنچه توقع داشته بودم
پس امرای خلیفه برین و کثرت موالی من حسد بردند و مدت من ترسیدند
تا آنکه مرا غریب کرد پس بر کشته بسوی بغداد را و اول بیایه خلیفه شدم و بر او سلام کردم
بعد بخانه خود برگشتم و مردم بدیدن من میامدند و در این حال محمد بن غفران عمری
آمد و از همه مردم گذشت و بر روی مسند من نشست بر پستی من تکیه کرد و من
از این حرکت او بسیار بخشم امد و پیوسته مردم میامدند و میرفتند و نشسته بود
هر که نمیکرد و عثمان بن اخط ششم من بر او زیاده داشت چون مجلس منقض شد بزرگ
من آمد گفت میا من تو شمر هست بشنو گفتم بگو گفت حنا اسباب تهنیت میکند
که فابو عده خود کردیم پس آن قصه میاد امد و از من بیدم گفتم میشوم و اطاعت
میکنم و بجان منت دارم پس بر خواشتم و در پیشش را گفتم و ماند درون مردم و درین شهر
خود را کشودم و جنس هم داشتیم کردم و بعضی را که فراموش کرده بودم او بیاد من آورد
و سخن را که فرمود بعد از آن من در امر دیگر و صاحب شک نکردم پس ناچار
گفت تا من این قصه از غم خود بشنیدم شک نکردم و در میان من را بداند و بعضی
کردم امر انحضرت را و دیگر از مفاخر اینها که جبهه حضرت الامام را که
چهارم جیل خزانة از شمره خریدندم چنانکه در مجالس المؤمنین از حکایت
این مذکور است از چهارم کتاب که است از نقل نموده که چون فصل
امور و تنبیهات از نظرم نمودم تعجب آن کردم که بخدایت حضرت ابو الحسن

سید محمد باقر

۱۲
 دانه و دانه
 دانه و دانه
 دانه و دانه

که عقیق زرعیل خزان در دوس

[illegible]

حاجت به این کتاب را در این کتابخانه

قصید

شناختن رئیس مدرسه و مربیان

15v

و این قصیده از دست کفایتی چه سخن در از کار است که مشکوکه گفته از اهل خانه محفل
نمایند پس بعضی ستاد و بعضی از حاضران است و از حال من سوال کرده می گفتند که این سخن
من خراشی است چون از این دانستند دعا گفتند که جمیع مال اهل خانه را بخت خاطر فرستد
انگاه منادی گفت که در میان حاضران جویند مولی را و دادند و ما را بدست کفایتی
امن و ساند و سزای حضرت امام بمن خر داده بودند و ظاهر شد و جمیع اهل خانه
بیرکت منسفه و جامه مختصره موی مانند و در کتابت عیون اخبار
از ضامه مذکور است که چون در عجل از این در طه خلاصی یافت شهر فریب
شیعه فریبند و آمدند و التماس نمودند و گفتند که من فرمودند و عجل از این
را بهم راه خود بجهت جامع نزد بنبر رفت و تعظیم از این را بنمود و اهل خانه
مال و ثلعت بسیار را نشان کرد و ندان که چون خبر جنبه مبارکنا مختصر که از
بد عجل داده بود بکوش اهل قم رسید و التماس نمودند که از این خبر آید و بسیار
بفرستد و عجل از آن عجل قبول امتناع نمود و دیگر باره التماس نمودند که از این
با ایشان بفرستند نیز در جنبه قبول نیافت و چون در عجل از قم پیش رفت جمعی از جوانان
رای که مان تو اسی بودند خود را با او رسانیدند و جبهه را زد و از او گرفتند و عجل را
کردید از اهل انجا التماس نمودند که جبهه را با او بدهند و جوانان از آن امتناع کردند و از
امر مشایخ را کار خود نکردند و عجل را گفتند که جبهه بدست تو نمی آید همان
هر از دینار را بیک در عجل قبول نکرد و آخر چون از آن تو مید کردید التماس کرد که از
از آن جبهه را بدهند انجا عجل قبول نپذیرفت و در پاره از آن جبهه را بفرستد و بسیار دادند
و در عجل بوطن خود معاف نمود چون بوطن رسید دید که در آن خانه او را بالتمام
غارت کرده اند چون در وقت از حضور آید و ضامه جبهه مشتاق برصد و بسیار بفرستد
بود و مرده بود و ندان که این را نگاه دار که بن رسیدن از آن جبهه عراق هدیه نمودند
عوض مرده و دینار و دینار دادند و جبهه از آن صدمه از دین بدست
و مقارن این حال چشم جارید و عجل که محبت عظیم با او داشت و مد عظیم مید کرد و بسیار
را بر هر و حاضران اخلاص چون در چشم او نظر کردند گفتند که چشم راست و عیون

۱۰۰

در وقت نماز بخت در هر رکعت بیست و پنج بار در هر رکعت صد و پنجاه
 رکوع و سجود و سوره فاتحه و در هر رکعت نماز تمام صاحب نماز بکند و در
 این صریح چون نماز را بخواند یا در هر رکعت بیست و پنج بار در هر رکعت صد و پنجاه
 رکوع و سجود و سوره فاتحه و در هر رکعت نماز تمام صاحب نماز بکند و در
 نماز کرده باشد تهنیت بگوید و تسبیح و طهارت بگوید و در هر رکعت صد و پنجاه
 رکوع و سجود و سوره فاتحه و در هر رکعت نماز تمام صاحب نماز بکند و در
 از حفظ بخواند خود امام میباید که فرموده من مثلها فلکما مثلها علی ابیت عتبه
 هر که این دو رکعت نماز را بکند در هر چوبی باشد که در خانه رکعت در رکعت
 نماز کرده باشد حسن مثله حکمران گفت من چون شنیده گفته باشم که کربا ایضا
 است که تو بپنداری نماز را ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا
 صاحب نماز نماز است و اشاره بدن کرد که در هر نماز باشد نشسته بود پس ایضا ایضا
 اشاره کرد و من بپایان آوردم و ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا
 بر می نهد کله جگر کاشانه را عیبت بیدان را بر می نهد ایضا ایضا ایضا ایضا
 بخیر می نهد کله جگر کاشانه را عیبت بیدان را بر می نهد ایضا ایضا ایضا ایضا
 کاه و نه شنبه امام مبارک و مضاعف و گوشت آن بر می نهد ایضا ایضا ایضا ایضا
 داشته باشد اتفاق گفته همه باشند از دندان بر ابلق و موها زبانی دار و دست
 در دهن و سر خانی و بر خانی بکند که در دهن میباید و چون در هر نماز
 زخم را باز کرد و فرمودند و در هر نماز و در هر نماز و در هر نماز و در هر نماز
 حکم کنیم که ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا
 است که ای قعدة الحرام خواند بود و در هر روز و در هر روز و در هر روز
 گفته بپایان آمد و نمازخانه مدد و همه شب بیدارند و در هر روز و در هر روز
 و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
 که مرا تسبیح بود و بودند پس گفت با همه نشان و عدل است که امام مرا فرمود یکی است
 بن زنجیرها و میخها را در اینجا ظاهر است پس نزد ایشان گفت که ایضا ایضا ایضا ایضا
 شد چون بیدار شدی و بر سر پدید آمد و چشم و روی را دید که مرا گفتند ایضا

در هر رکعت بیست و پنج بار در هر رکعت صد و پنجاه رکوع و سجود و سوره فاتحه و در هر رکعت نماز تمام صاحب نماز بکند و در نماز کرده باشد تهنیت بگوید و تسبیح و طهارت بگوید و در هر رکعت صد و پنجاه رکوع و سجود و سوره فاتحه و در هر رکعت نماز تمام صاحب نماز بکند و در از حفظ بخواند خود امام میباید که فرموده من مثلها فلکما مثلها علی ابیت عتبه هر که این دو رکعت نماز را بکند در هر چوبی باشد که در خانه رکعت در رکعت نماز کرده باشد حسن مثله حکمران گفت من چون شنیده گفته باشم که کربا ایضا است که تو بپنداری نماز را ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا

در وقت نماز تو میباید که در هر رکعت بیست و پنج بار در هر رکعت صد و پنجاه
 رکوع و سجود و سوره فاتحه و در هر رکعت نماز تمام صاحب نماز بکند و در
 نماز کرده باشد تهنیت بگوید و تسبیح و طهارت بگوید و در هر رکعت صد و پنجاه
 رکوع و سجود و سوره فاتحه و در هر رکعت نماز تمام صاحب نماز بکند و در
 از حفظ بخواند خود امام میباید که فرموده من مثلها فلکما مثلها علی ابیت عتبه
 هر که این دو رکعت نماز را بکند در هر چوبی باشد که در خانه رکعت در رکعت
 نماز کرده باشد حسن مثله حکمران گفت من چون شنیده گفته باشم که کربا ایضا
 است که تو بپنداری نماز را ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا
 صاحب نماز نماز است و اشاره بدن کرد که در هر نماز باشد نشسته بود پس ایضا ایضا
 اشاره کرد و من بپایان آوردم و ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا
 بر می نهد کله جگر کاشانه را عیبت بیدان را بر می نهد ایضا ایضا ایضا ایضا
 بخیر می نهد کله جگر کاشانه را عیبت بیدان را بر می نهد ایضا ایضا ایضا ایضا
 کاه و نه شنبه امام مبارک و مضاعف و گوشت آن بر می نهد ایضا ایضا ایضا ایضا
 داشته باشد اتفاق گفته همه باشند از دندان بر ابلق و موها زبانی دار و دست
 در دهن و سر خانی و بر خانی بکند که در دهن میباید و چون در هر نماز
 زخم را باز کرد و فرمودند و در هر نماز و در هر نماز و در هر نماز و در هر نماز
 حکم کنیم که ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا ایضا
 است که ای قعدة الحرام خواند بود و در هر روز و در هر روز و در هر روز
 گفته بپایان آمد و نمازخانه مدد و همه شب بیدارند و در هر روز و در هر روز
 و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز و در هر روز
 که مرا تسبیح بود و بودند پس گفت با همه نشان و عدل است که امام مرا فرمود یکی است
 بن زنجیرها و میخها را در اینجا ظاهر است پس نزد ایشان گفت که ایضا ایضا ایضا ایضا
 شد چون بیدار شدی و بر سر پدید آمد و چشم و روی را دید که مرا گفتند ایضا

همان کوهیست که مشهور است در زم بکوه خضر و نیز که کوهی که سفید باشد و در
 ده جملان باشد تغییر آن نیست هر چند شنیدیم که پیشتر کوه های دیگر
 نزد این حکمران انداخته کوه دیگر هم هست که سفید است علی الظاهر که کوه
 دیگر با این نشان به غیر از کوه خضر بنظر نیاید پس این مطلب چنین معلوم میشود
 که این کوه خضر یک امتیازی دارد از سایر کوه ها که در آنجا هستند که
 در بالای آن مسجد کوچکی ساخته اند و بقعه دیگر هم ساخته اند و علی قدام
 اهل قه کشف از آن کنند یک نوع اقیانوس را در آنجا دارند از سایر کوه های دیگر
 و مطلب دیگر آنکه از قدیم رسم بوده تا حال که مردم اهل قه بسیار
 از آنجا می روند و بالا می آید و از بعضی شنیدیم که از کوه خضر می گویند
 بسبب آنکه خضر خضر بنی اسرائیل و بالا می آید و دیده اند و مطلب دیگر آنکه
 کسی ندانم که بود که خداوند عالم را حاجتش را بر آورد و بانه تله زید
 که مردم با سانه بالا بردند و جنین بر آورد و شدت لها را ساخت و خود این حقیر را در
 دره بعد از ساختن بنا را در قه و بالا می آید و شدت لها را ساخت و خود این حقیر را در
 مقابل تو ان استظهار نمود که مرا حضرت امیر از کوه سفید کوه خضر را
 و اینها خضر امیر علیه السلام خبر از این مسجد حکمران دارد و فرمود
 که کوه سفید نزدیک دمی که در جبهه مسجد و الحال همین طریق است که حکمران
 نزد این مسجد و قصری که من که خضر محسوس است که در زمان صاحب تاریخ هم
 موجود بود هم چنان که در فضل گذشت همین است و در فضیلت من مسجد که
 خضر امیر خبر داده از او و حال آنکه در آن زمان آثار مسجد نبوده و این
 خضر امیر در اول این حدیث فرمودند ای پسر من با اول هر روز
 نمایند از شهر بکبران زمین و زمین و در آخر همین حدیث تعیین می کند عشر اشتر که
 کداه قطع زمین و زمین و این آثار را محمد بنی اسرائیل از زیر پای بنی اسرائیل
 که مرا مسجد حکمران باشد و در این باب که اهل خانه کبریا بوده است و در فضل این
 باب گذشت که جلالت حکمران کوهی که ساخته و آن هنوز باقی است و هم
 چنین در محله و در دریا که در بعد و در محله و در دریا که در بعد و در محله

در این حدیث که در فضل
 مسجد حکمران است و در
 این حدیث که در فضل
 مسجد حکمران است و در

و بر در هر محله اشکده بود و حال هم بعد کردند که قطعه زمین است و در مسجد
 مشهور است بر زمین بنامه شاید همان اشکده است که الحال و ذاب خانه کوهی حاصل اند
 از این حدیث چنین مستفاد میشود که خضر توحه از قه و نماید از قه و نماید از قه و نماید
 یا آنکه بگوئیم در بدایت حنا و آن مسجد و در آنجا مسجد و در آنجا مسجد و در آنجا مسجد
 از خضر رسول که ابتدا ای ظهورش از کوهی باشد چنان که در ذوق الشایع مذکور است
 و در آیات معتبره که از کوه ظهور خواهد نمود لکن جمع ما بین این روایات سهل و آسان
 بعد از اینکه ابتدا بر مسکنیم باشد ابتدا بدای حقیقه و اضافت و غرض متیان گفت خضر
 هر چه شهر را بعد از خود نمود و بنی اسرائیل را از کوهی که در آنجا مسجد است
 این حکایت شصت و هفت از کوهی که در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است
 که در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است
 اصل صوره شیخ ابوالحسن شریف طایفه در کتاب غنیاء العالمین نقل کرده از ابو نعیم
 ابوالعلاء همدانی که هر دو پسند خود روایت کرده اند از ابن عمر که گفت هر دو روایت
 بیرون آید که هر دو بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر و بر سر
 خداوند است پس از آنکه مشاهده کنید که در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است
 سؤال میکرد از کوه و عمید است که در کوهی است پس از آنکه مشاهده کنید که در آنجا
 پس از آنکه مشاهده کنید که در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است
 حدیثان را و قضیه آن را پس تاجر گفت که پدرم بسیار غریب میگردد و بعد شتران خود را
 با کوهی که در او کوه میرودیم و محلی در نظر داشت پس نه از کوهی که در آنجا مسجد است
 مانند یک شتر تلف شود پس از یک شتر تلف شد پس از یک شتر تلف شد پس از یک شتر
 بیرون آمدند پس ما پس حکایت کردیم قصه خود را پس چون ظهر شد بیرون آمدیم و
 پس از آنکه مشاهده کنید که در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است
 استت مکلف بود پس چون سلام نماز کردیم بر او سلام کرد و حکایت نمود برای او
 پس ما در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است
 آنکه در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است
 را که در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است و در آنجا مسجد است

در این حدیث که در فضل
 مسجد حکمران است و در
 این حدیث که در فضل
 مسجد حکمران است و در

عبارت است مسجد حضرت محمد و فرمودند مسجدی که از سن بسط استغاثه بپایان
 و که از این موضع مسجد بوده بکیر باقی وجوه و حقوق بناحقه نه مال که ملک ملک
 باشد بناورند و مسجد را تمام کنند و ملک و حق را وقف کردیم بر این مسجد که هر
 وجهی از دنیا و دین و صرف غارت مسجد کنند که کوبا زمان هیچ شبهه نبوده و هر
 ملک محقق بود زیرا که این مطلب در زمان صدوق اتفاق افتاده و در کتاب
 نقل میکند و در بعضی کتب دیگر صدوق میفرماید در همان وقت و در آن
 از وجوه و حق و مسجد را تمام کردند و این احوال از این مطلب از عبادی نیست و این
 محوطه بر تپه می‌کشد و ملک که مختص بود وقف بر این مسجد نموده می‌خیزند و آن
 مختص حیا نمی‌کنند و غیره و از آن مختص می‌فرماید که بنیاد آنها را بر این دیوار
 ناید و بر بکیر نهاده اند و چون در جوانی حسن و شمس بجهت آنکه تصرف نموده بود
 موضع مسجد را با وجود آنکه از روی بی‌بانی بود و پس ای بر کس که در این
 عهد و علم باین وقعه ملک مختص را که وقف شد بر این مسجد بخورد و می‌خورد و
 باشد باید دید باشد "دار غضب" و بکیر ملک را و مبارک نبودن منافع
 ملک بر آن نهادن منتهی شد باشد مثل آنکه غضب الهی شامل حال حضرت محمد
 جگر آنکه در و چون از ملک که منتهی شد تا آنکه نظر بر حق الهی آمد و
 نظر منع نمود این مطالب در صورتی است که عالم باشند و بوقیعت که مختص آن ملک
 بوقیعت نبوده باشد و واقع و بگویند ما هر چه دیدیم از آن ملک که دیده ایم و از آن
 از وقیعت نداریم پس برای آنها هر چه می‌گذاریم همه آنکه تقصیر ندارند و اگر
 که بجهت خود نبوی مختص صرف نظر کنند از منافعه این مقدار از ملک اگر چه این
 صاحب ممکن است تا اهل ثروت و غنی باشند و محتاج نباشند که این
 مطلب خود را بقیسم شعائر الله می‌باشد و بیک تعلیل و تعظیم است برای این مسجد
 و این کار بسیار مطلوب و حضرت محمد می‌باشد و امیدواریم و چون از مختص داشته باشد
 که این مطلب خود را بقیسم خود می‌باشد که هر چه بجهت خود داشته باشد بجهت آنکه
 مطلوب است مختص که غارت آن مسجد می‌باشد یا باشد مردم از اطراف می‌روند و
 انجام از بکیر نهاده عبادت کنند و حق و مندرس و خواب نشود و چنین

مسجد حضرت محمد
 و مسجد حضرت علی

انها

معلوم میشود و در سنک تاریخی که در این کتاب آمده در سنه اکبر شاه اوزا تعمیر نموده
 و اکبر شاه در دنیا فاعه حکمران فرموده داشته و این شعر از باب تاریخ تعمیر اکبر شاه
 از مسجد از آن سنک تاریخ نوشته بود شعر بود کامل از این تاریخ بر عقل
 گفت قائم ال محمد است و کاه است این تا آنکه در این از منبر که می‌فرموده شده
 بود حاج علی قلی که از بمقدار سیصد تومان خرج نموده و یکطرف مسجد را تعمیر
 کرد و باقی مسجد را تعمیر نمود تا آن زمان که از اول سلطنت و خفا این شاه قاجار
 که صدراعظم و جناب مستطاب میرزا علی اصغر خان معروف شد از صدقات و کمک
 مدتی در آن بود و آن ایام مسجد را تعمیر نمود و در آن وقت و چون آنجا رسید
 بساخت و در آن ایام ایضا مسجد را برای شاه زاده و حضرت و سیدین تعمیر و بقعه
 بساخت و از آنکه مسجد که در آنجا بود و بقعه و سیدین تعمیر و بساخت
 الحاصل آنکه سید عبدالحی خاوند آن مسجد بود که آنجا بود و در آن
 خزان و تعمیر افشان زمین که در همان اطراف مسجد حکمران است و قبضه آن مسجد
 و آنجا که تعمیر همان خاوند است که آنجا سید عبدالحی باشد که تعمیر
 در میان بعضی از کرامتهای که در این زمان از منبر اتفاق افتاده
 از منبر که این مسجد شریف صاحب الزمان که در آنجا بود و در آن
 نور نبی کریم ذکر می‌شود از قول خادم آن مسجد شریف که سید عبدالحی که
 از آن کرامتهای بقره است که با حیرت میشود و بعد از آنکه علی النافله بین کوفی
 سید عبدالحی مذکور که در سال و با عکس است بود بعد از گذشتن و باران
 در مسجد حکمران رفتیم دیده می‌فرمودی و آنجا نشسته احوال و در آنجا نشسته بود
 حاصل آنکه گفت من ساکن در آنجا فرموده آن می‌باشم و اسم من مستهد علی که
 می‌باشد و من در طهران کایه می‌کردم از قبیل و خانیات بخیر بود و فرمود
 که و آخر آنکه من تمام کشت بجهت آنکه سید زاده بوده و زاده امدا آنها
 مردند لهذا آمده بقره شدند و صاحب این مسجد می‌باشد ادم اینجا می‌باشد
 شاید حضرت محمد نظری نفرماید و حاجات می‌رود و سید عبدالحی که
 که در آنجا بود و مشغول عبادت بود و در آنجا نشسته بود و می‌باشم

مسجد حضرت محمد
 و مسجد حضرت علی
 و مسجد حضرت عباس

بسیار بود از این دستن روی کبند پس چه خواهد بود با ایشان چه کرد و چون
 من بخندم از اذیت کنند و قرار و غیر هر کس باشد که در حرم مطهر حرفهای نادم
 بزنند و باغ و خلل او منافی باشد پس باید بدین در حرم باید متوجه خود باشند
 با ادب بیرون آیند و داخل محراب شوند و بترسند از آنکه خداوند عالم را
 بترسانند و برسانند شجره اش موعظه عینا از سینه بیستاسته یا که درین بارگاه جعفر
 موسی مضعه مویز جعفر که کردی قدر حال درگاهش عیبه و خیر از است
 تو کلی روشن و شکر کلمش برین بود ایتم روشن و شکر ظاهر ظاهر است
 یکبار که در روز فرط عفت ابدال زمره از امان عصمت زمره است حق او را
 اقصی از شرف چنان که شرف مسیحی کشف سجده است و این کرامت
 دیگر آنکه میرزا حبیب الله در کربلا کایت مویز که در کربلا شخصی که از این دو
 قرنها از بقوت تمام انداخت از برای هر یک از شرف و ماحود و بر سر او
 کشت قناری پای خرم و به پاره شده قنار متشابه نمودید دیدیم که از جعفر
 منیا انداختی خود این مطلب کرامت بود که بکشتن از کربلا که خضر مویز
 کربلا یار که در کربلا بود پس او را در خضر مویز فرمود و از کربلا آمد
 و به کربلا که خضر مویز با و چیزی که باعث غش سلمان و فریب آنها بشود و دیگر
 از کرامات آن خضر مویز در کربلا دیدیم که در کربلا میل بسیار عظیم
 آمد از در و خانه که که اهل قهقهه خضر مویز در کربلا است و اهل قهقهه
 داشت که بگویند میل آن سلسله یکم که شرف ازین جهت است که در خانه هیچ
 ندارد است و کربلا اشعار و کتب را که است لازم که میگوید شجره و زی که
 سلسله سیم از در و دربار آمد بشهر قم و عضافی کرد کار و در کربلا
 جمع بل از این دیار معصوم بود و خضر مویز کربلا دار و زیه و مویز
 عهده ساز و دیگر از کرامات آن خضر مویز شفا دار از کربلا
 خود که میرزا اسد الله نوافله داشته و پای و شفا دار است و این کرامت
 بعد از آنکه یکی از خدایان است که مبارک که کربلا میباید حسین و ولد مرحوم اقا
 سید محمد باستان چنین قدر کرد و این کرامت که میرزا اسد الله بعد از آن

در کربلا کرامات
 کرامات کرد ز بقعه

پای او شهادت من دیدم که بکشتهای و سیاه شده بود و با او
 شده بودند و چنان اتفاق افتاد که بطلب کرده بودند که باید پای او را بیکدیگر
 تا آنکه سیاه و مینا که در کربلا بودند که پای او را بیکدیگر تا آنکه سیاه
 کشته و پس حال که نباشد و فریاد پای او را بیکدیگر تا آنکه سیاه
 مطهر و خضر مویز بن جعفر که بکشتهای بود و مبارک نام او را بدو شکر کنید
 برادرش میان حرم مطهر حضرت معصومه کربلا و خدام در حرم را بستند و او
 در پای خیمه بنا کرد و در کربلا رفت و فریاد رفتی که بکشتهای خدام کرد
 پشت در بود و خاب بن برادر از کربلا و در کربلا و کربلا و کربلا و کربلا
 در کربلا خداوند کربلا در حرم بود که میرزا اسد الله صد امیر از آنها که در
 حرم را باز گشت که حضرت مراد شفا داره خدام برخواستند و در حرم را باز کردند
 و دیدند که میرزا اسد الله خوشحال و خداوند است گفت در عالم خواب دیدم که در محله
 که آمدن من و فرمود چه بدیدم و ترا عرض کردم که این فریاد پای او را بیکدیگر
 نموده یا شفا یار از کربلا میفرماید که در کربلا کشته خود را بروی پای
 چندین دفعه میباید فرمودند شفا داریم ترا عرض کردم شما که سید من و کربلا
 اندیشنا سر و حال آنکه بگری میفرماید من فاطمه دختر مویز بن جعفر است
 بعد از این که در کربلا دیدم بود در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
 بهی و مریم زده از آن پنبه میباید که میباید موضوع در دستهای پنبه
 در خانه ما بود تا آن وقت که سید با ما آمد از خانه و از کربلا و در کربلا
 در خانه ما بود و دیگر از این که در کربلا میباید که میباید فاطمه
 و چنین نقل نمود سید جلیل القای حاج میرزا شاد
 قتی که امر خلد را حکم کردند که من بکشتهای یا میرزا اسد الله داشت
 قدر از آن پنبه را گرفته بود و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
 از قبه میرزا بلایم که در کربلا فاطمه میرزا که در کربلا و در کربلا
 در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا و در کربلا
 الرضا یعنی دختر مویز که میرزا اسد الله بعد از این که در کربلا و در کربلا

در کربلا کرامات
 کرامات کرد ز بقعه

ذکر امامزاده ها است

موسی مرتضی بن موسی میباشم چنانکه در عهد العباسی و ستمی که موسی بن جعفر
تیم و فرزندش بقیم میباشند و گفته میشود از برای ولا دهای و وضو یون و اولاد هادی
بقیم میباشند مگر یکی از آنها که در غیر قیم میباشند و در حجه تارخ قیم در باب اول و الا انجلا
میفرمایند یکی از اولاد هادی و موسی میباشند که در قیم اند و علی حجتی نقل از
تاریخ قیم میکنند که کسی که از سادات رضائیه که بقیم آمدند ابو جعفر موسی بن محمد بن
الرضا بود و همیشه بر قیم بر روی فکند و در شب شبته ششم از ماه ربیع الاخر از
شهر وفات نمودند و از این قمری که در موضع معرقه که الحال مدفن میباشند است
و الحال شهر است بمجلسه موسویان و در دیار مشعر مذکور است نقل از تاریخ قیم که
از این قمری که در آن شهر که معروف بوده در قدیم بحدیث حسن بن ابی خالدا شمره
السلطی بنی نومه و از موسی و او کسی بود که در آن سرای دفن نمودند **مؤلف**
گوید که این محمد بن الحسن که لقبش بنی نومه میباشد یکی از اوقات قمری است از احضار حضرت رضا
بوده و موسی محمد بن عبد الله مرتضی بوده هم چنانکه در جلد بیستم این کتاب خواهد آمد
آیا موسی مرتضی را در جلد دوم و بیستم بتفصیل حال آن ذکر خواهد شد و در قمری
ذکر قمر احمد بن محمد بن احمد بن موسی میباشند یا پدرش محمد بن احمد قمری
بر ذلک اول کسی که در و دفن کردند محمد بن موسی مرتضی بوده بعد از او و حجه او بر هم
و دختر جعفر بن امام علی بن ائمه که مشهور بکذاست و بجنبش و بر سرش محمد بن موسی دفن
شد و برادرانش محمد بن صفی و ابی حمزه و برادران جعفر بقیم آمدند و در و دفن کردند و بر سر
از قمر رفت و محمد بن صفی بقیم آمدند پس از آن ابو علی محمد بن احمد بن موسی برادر و مقبره
موسی دفن کردند بعد از آن در بنیت خضر و موسی مرتضی را در و دفن کردند و بعد از
آن که بنیت محمد بن احمد بن موسی یافت او را در و دفن کردند و مقبره دفن کردند بعد از
دختر محمد بن احمد بن موسی و قاتل کرد او را در و دفن کردند و مقبره دفن کردند بعد از آن ابو علی
احمد بن محمد بن احمد بن موسی و قاتل کرد او را در و دفن کردند محمد بن موسی دفن کردند
ام سلمه دختر محمد بن احمد قاتل کرد او را در و دفن کردند و مقبره دفن کردند بعد از آن
محمد بن احمد قاتل کرد او را در و دفن کردند محمد بن احمد دفن کردند و قاتل کرد او را در و دفن کردند
در زیات همان موسی مرتضی میباشند لکن صاحب تاریخ قیم در همان زمان هاشمی

در قمری که در آن شهر که معروف بوده در قدیم بحدیث حسن بن ابی خالدا شمره

ذکر امامزاده ها است

چنانکه بود پس از آن زمان که در و دفن کردند و مقبره دفن کردند بعد از آن
موسی مرتضی و اولاد او و عقیقت و نسبش احساب جوی محمد بن موسی مرتضی
و احساب انکار او و عقیقت و نسبش احساب جوی محمد بن موسی مرتضی
پس از آن است که بنی عقیقت و نسبش احساب جوی محمد بن موسی مرتضی
احمد بن موسی از ابی علی محمد بن احمد بن موسی مرتضی میباشند **مؤلف** که احمد
موسی مرتضی معلوم نیست قیم را مالش ما پیشتر که ابی علی محمد بن احمد بن موسی
که جلد سادات و ضو قیم میباشند آمد بقیم و بنیت بوده پس مستعد و در و دفن کردند
و عهد طالع که اصل این شیوه طیب نشو و نما بود بعد از آن در طرف ناگزین
که احمد بن موسی ملک حقه کنی میباشند بنیت شهر که اگر آنکه شایسته از این شیوه طیب
بنیت از قمر کشیده شده و میباشند بنی شهر را افکند از هند و از آن و بنیت
محمد بن قمر بن و سایر بلاد پس اصل بنی شهر طیب که موسی مرتضی و محمد بن احمد
موسی میباشند و بنیت شایع های آنکه ذکر شد در این بقعه مبارکه که معترف شد
در آن در و دفن کردند و بنیان شد و بنیت و مرجمه لا سلام اوی شیرازی که در
بنیت مشعر نقل شده است که اولاد هادی و ابی هادی و موسی بودند و از آنجا
و همان و خراسان و کشمیر هند و سن و سایر بلاد منتظر شدند و آن در و دفن
از اعظم و از غر طوائف سادات و متر افتند و هم الله سوگند و بنیت از آنجا
مؤلف گوید که بقعه موسی مرتضی که چلک نزد یک مجرای تسبیح بنی از آنجا
از برای طیب او که صاحب قمر میباشند که بقعه و عمارت و بنی تحلیل جد و
نور مشعر **تیم در بنیت بقعه مبارکه که واقع است در بنیت**
مالون مخفی نماید که قبرستان مالون واقع است در و دفن کردند از قلعه مذکور
در آنجا است از زاده احمد بن قاسم احمد بن علی بن جعفر الغرضی که بنیت از آنجا
امام جعفر صادق قمری که خواهر هم احمد در آنجا مدفون است و چنانکه در
تاریخ مذکور است در زمانیکه ذکر اولاد هادی علی بن جعفر غرضی بنیت
در میان بنی که در آنجا محمد بن علی بن جعفر ابو الحسن احمد بن قاسم بن احمد بن علی
در بنیت از آنجا در و دفن کردند و بنیت از آنجا در و دفن کردند

در قمری که در آن شهر که معروف بوده در قدیم بحدیث حسن بن ابی خالدا شمره

[illegible]

فَوَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ وَمِنْهُمْ مَقْصِرُونَ وَأُولَئِكَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَئِسُونَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُصْنَعُونَ

فان
تتغير
الشيء حسن

توفي بطنع هذه النسخة

بسم الله الرحمن الرحيم
 ما يخرج العظماء وقد كرم قدينا الأفاضل في

المساجد والقبور الشريفه الواقعة فيه وذكر علماء

[illegible]

ولقد صدق الله في هذه النسخة البقية افضل النسخ الى الحقايق
والمعارف العتيدة والمصدق لظنة الكتب الاسماء والمؤلفين

الامام عبد والمفتي ابو العباس والمنظر القضا المهدوي

الحاج الشيخ السيريني شيخ الاسلام
عن جماعة ائمة النجاشي في نسخة من نسخة

(اعلان) (فروش این بنیاد مبارک) (طهران بنیاد مبارک)

دربصحن مطهر محمد حاجی مشیر

حسن کتاب فروش در شیراز

خارجی ہذا محسن ناجہ

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint horizontal lines and minor discoloration or foxing, characteristic of old paper. There is no text or other markings on the page.





